

پیوند کرد با دید

کنش و بینش، یا با واژه‌هایی از دید ریختشناسی، کوتاه‌تر و از دید معنی‌شناسی، رساتر: کرد و دید، چه پیوندی با یکدیگر دارند؟ آیا، یکباره از یکدیگر گسسته‌اند؟ آیا، به یکبارگی، با یکدیگر پیوسته‌اند؟

آیا اگر پیوندی با یکدیگر دارند، این پیوند چگونه است: با یکدیگر در ستیز و آویزند، یا در همدوشی و هماغوشی، در همسویی و همرویی؟

بدین پرسش‌ها که در شناخت درست و بآیین و سنجیده‌ی کرد و دید، پرسش‌هایی اند ناگزیر و ساختاری و بنیادین، بر پایه‌ی سامانه‌های اندیشه‌ای و دبستان‌های جهان بینانه‌ی گوناگون، پاسخ‌هایی چند می‌توان داد: پاسخ‌هایی که حتا پادینه و ناساز با یکدیگر می‌توانند بود.

در این جستار، من بر آن سرم که مگر این پرسش‌ها را، بر پایه‌ی اندیشه‌های ایرانی، پاسخی سخته و سزاوار بتوانم داد. از دید من، نغزترین نگره و باریک‌ترین رویکرد بدین پرسش‌ها و در پی آن، ژرف‌ترین و استوارترین پاسخ بدان‌ها را، در سامانه‌های باورشناختی و اندیشه‌های آیینی ایرانی، می‌توانیم یافت، به ویژه در باوری در آیین زرتشت: در این آیین، رستگاری آدمی و فرخنده فرجامی وی که دستاورد و ارمغان زندگی بهنجار و سنجیده و ستوده‌ی او در گیتی است، بر سه شالوده بنیاد گرفته است؛ این سه شالوده سه بوخت (نیز، در ریختی دیگر: بُخت) نامیده شده‌اند. بوخت به معنی رستگاری است! این سه شالوده‌ی رستگاری،

۱. بوخت در زبان پهلوی، از سرواژه (= مصدر) boxtan برآمده‌ است، با بُن اکنون boz. در این زبان، boxtar به معنی ره‌انگسگر است و boxtag به معنی رستگار.

در زندگانی گیتیگ و ایئسری، نخست هَوَمَت یا اندیشه‌ی نیک است؛ دو دیگر هُوخَت یا گفتار نیک، سه دیگر هُووَرُشَت یا کردار نیک.

در میانه‌ی این سه، آنچه شالوده‌ی بنیادین است یا شالودگان شالوده، اندیشه‌ی نیک است و پس از آن، کردار نیک که آن را پدید آورده و بار و بر و فرآمد (= نتیجه) اندیشه‌ی نیک می‌توانیم دانست. گفتار نیک، به پیوندگر و پایمردی (= واسطه) می‌ماند، در میانه‌ی بوخت سومین و بوخت نخستین: از سوئی با این در پیوند است و از دیگر سوی، با آن. اندیشه، نخست به یاری گفتار با زبان، از نهانگاه نهاد که مینوی کِهین است، بدر می‌آید و شناخته و دریافته‌ی اندیشه‌ور و دیگران می‌شود؛ سپس، در کردار، به بیشترین و گیتیگ‌ترین نمود خویش می‌رسد. بدرست، از همین روست که در باورهای باستانی، آفریدگار که او را مینوان مینو یا مینوی مهین برمی‌توانم نامید، می‌اندیشد؛ آنگاه می‌گوید؛ سپس، آنچه گفته است، پیکر می‌پذیرد و به پدیداری می‌رسد و آفریده می‌شود، در گیتی.

نمونه را، در بُبی آمده است: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: آفریدگار آسمان‌ها و زمین چون بگزارد کاری، گوید آن را باش، بباشد.»^۱ در تورات نیز بدین سان از آفریده شدن روشنایی سخن رفته است: «و خدا گفت: روشنایی بشود و روشنایی شد.»^۲ در بندهای نخستین از انجیل یوحنا نیز، پیوند جهان هستی با واژه، بدین سان بازگفته آمده است: «در ابتدا، کلمه بود و کلمه نزد خدا بود. همان، در ابتدا، نزد خدا بود. همه چیز به واسطه‌ی او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نداشت.»^۳

پیوند گفت یا سخن با اندیشه، از آنجاست که به یاری گفتن است و در پی

۱. آیه‌ی ۱۱۷ از سوره‌ی بقره؛ ترجمه‌ی تفسیر طبری، به کوشش حبیب یغمایی، انتشارات دانشگاه تهران، ج اول / ۱۰۰.

۲. کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب اول / بند ۲.

۳. کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل یوحنا / بندهای ۱ تا ۳.

آن، نوشتن که اندیشه نخستین نمود بیرونی خویش را می‌یابد و دانسته و دریافته می‌گردد تا زمینه به شایستگی برایش فراهم آید و سرانجام، به کردار و رفتار برسد و به آشکارترین و پیکرینه‌ترین نمود که نمود فرجامین آن نیز هست، راه ببرد و اندیشه یا دید به کرد یا کنش دیگرگونی یابد.^۱

به هر پایه پیوند در میان گفت با دید و سپس کرد، با میانداری و پایمردی گفت، با دید تنگ‌تر و درونی‌تر نهادینه‌تر باشد، کارآیی و اثرگذاری آن افزون‌تر خواهد بود و روند دگردیسی دید به کرد، بآیین‌تر و بؤنده (= کامل)‌تر. بزرگترین و زیانبارترین آفت و آسیب، نیز حتا می‌شاید گفت: ویرانگرترین، در این روند، آن است که پیوند گفت با دید و سپس به ناچار، پیوند کرد با دید، گسسته باشد یا سست. سستی و گسستگی پیوند، در فرآیند دگردیسی، آنچنان کارا و اثرگذار خواهد بود که آنرا به تباهی خواهد کشید و زمان و توانی را که در این فرآیند هزینه شده است، به بیراهه در خواهد انداخت و تلاش در رسیدن به فرآمد (= نتیجه) را که کرد یا کنش است، چونان آماج و دستاورد و بار و بهر فرآیند دگردیسی، بیهوده خواهد گردانید و نقش بر آب. مگر نه این است که تنها سخنی بر دل می‌نشیند و در آن کارگر می‌افتد که از دل برآمده باشد. برپایهی این دستان دلاویز پارسی که در آن، دریایی از معنی در کوزه‌ای خُرد از واژگان ریخته شده است، به ناچار گفته‌ای بنیادکردار را به استواری خواهد ریخت و هنگامه‌ای در دل شنونده که کندهی کار است، بر خواهد انگیخت، که از دل گوینده‌ی سخن برآمده باشد. به سخنی دیگر: گفته‌ای باشد آکنده از کارمایه‌ی روانی و رانه‌ای (= عاطفی): گفته‌ای که از باور و پایبندی استوار و پایدار گوینده به آنچه می‌گوید، برآمده باشد. نیز اگر آنچه بر زبان گوینده می‌رود، گفته‌ای باشد بس ساده و پیش پای افتاده؛ اما برآمده از دل، گفته‌ای خواهد بود سرشار از آن کارمایه‌ها و بی‌درنگ در شنونده‌ای که هنوز در دام سنگدلی و سخت‌رایی و تیره‌اندیشی فرو نیفتاده است، به ژرفی کار خواهد کرد و

۱. نک: میرجلال‌الدین کزازی (۱۳۹۹) فسانه‌های فسون، جستار اندیشه و رأی اندیشه‌ورز و رایورز، نشر گویا

بی‌درنگ به کرد و کنش دیگرگون خواهد شد؛ سخنی از آن‌گونه که مِهینه‌ی مِهینه، خورشید خاوران، بوسعید، در بازار نیشابور، بر زبان راند و از زنی بلایه (= بدکاره) و بدنام، بانویی بهین خوی و پارسایی خدائت‌رس و پرهیزگار ساخت. آن گفته‌ی دگردیسی آفرین که بی‌درنگ و دردم به کردار درآمد، این بیت بود:

آراسته و مست به بازار آیی؛ ای دوست! نترسی که گرفتار آیی؟^۱

هم از این روست که فرزنانگان فراخ اندیش همواره اندرزمی دهند و در پی آنند که کردار باگفتار راست افتد و برابر باشد؛ وگرنه بیهوده خواهد ماند و بر باد خواهد رفت.

نمونه را، سره‌مرد یمگان‌دوره، ناصر خسرو، در فرجام چامه‌ای پای‌زر در اندرز، باریک بین و اندیشه‌آفرین، گفته است که کردار نخست می‌باید برآمده از دانش و آگاهی و آزمودگی و آموختگی باشد؛ سپس، همسوی و همساز باگفتار تا کارا و کاوا بتواند بود:

بیاموز و آنگه بکن کار دنیی؛ که کار، ای پسر! دانش و کار دارد

جز آن را میدان رسته از بند آتش که کردار در خورد گفتار دارد.^۲

هم او، در چامه‌ای دیگر، کردار و گفتار، هر دو، را زمانی کارساز می‌داند و جان نواز که بار و بری نغز و شیرین باشد، درخت فرزانی را؛ سپس، آن کس را که گفتاری دارد بی‌کردار، به درستی (= سگه) از زر مانده می‌آرد که زرانود است و در دیدار، به زر می‌ماند؛ لیک، به راستی، از زر ساخته نشده است و ارزشمند و بهایی نمی‌تواند بود:

درخت گرز حکمت بار دارد، به گفتار آیی و بار خویش می‌بار

اگر شیرین و پرمغز است بارت، تو را، خوب است چون گفتار کردار؛

وگر گفتار بی‌کردار داری، چو زر اندوده دیناری، به دیدار.^۳

۱. اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تالیف محمد منور، انتشارات امیرکبیر، ص ۲۴۶.

۲. دیوان حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، دانشگاه مک‌گیل با همکاری دانشگاه تهران، ص ۲۷۶.

۳. همان/۱۸.

نیز فرزانه‌ی فرخ نهاد توس - که یادش نکو باد! بر آن رفته است که اگر کردار و گفتار ناساز و پادینه‌ی یکدیگر باشند، فرجام گوینده و کننده‌ای چنین فرخنده نخواهد بود و او، در مینو، در ناز و نوش به سر نخواهد برد:

ز گفتار نیکوی و کردار زشت، سپاسی نیابی به خرم بهشت^۱

مردان راه و راز که آنان را کار و سازی است دیگر، بهره‌جویی از باوری پولادین که نیروهای نهانی و نهادینشان را گرد می‌آورد و همسوی و همگرای می‌گرداند و کانونی، به یکبارگی، داد کار را در راهپویی و رازجویی می‌توانند داد و بی‌درنگ از اندیشه یا دید، به کنش یا کرد برمی‌توانند جست. بر همین پایه است که نازنین غزنین، سنایی، در رازنامه‌ی نامبردارش که باغ شکوفان راستی و روشن‌رایی است و راهنمون بشکوه و بشگون آیین نهانگرایی، به شیوه‌ای گمانزدای و باورافزای گفته است:

کار کن، کار؛ بگذر از گفتار؛ کاندرین راه، کار دارد کار.

گفت کم کن که: من چه خواهم کرد؛ گوی: کردم؛ مگو که: خواهم کرد.^۲

در این بخش از جستار، سزاوار آن است؛ نیز شاید ناگزیر که سخت کوتاه، به زمینه‌ای دیگر باریک و شایسته‌ی درنگ در پیوند دید با کرد بپردازم: پیوند اندیشه یا دید با کنش یا کرد که در میانه به گفت یا سخن نیز می‌گراید، پیوندی است که همواره سویمندی و ساختاری گیتیگ و اینسری دارد. در آنچه می‌نوی و آنسری است، این سویمندی و ساختار، به‌گونه‌ای بنیادین، دگرگونی و دیگرسانی می‌پذیرد. پیوند گیتیگ به سر باز می‌گردد و به کارهای اینجهانی و پیوند می‌نوی به دل و به کارهای آنجهانی.

لغزشی آشکار و زیانبار خواهد بود، اگر این دو پیوند را با هم درآمی‌زم. در کرد و کارهای اینجهانی و در دانش‌هایی مانند رای‌نوری (=مدیریت) که بدانها باز

۱. نامه‌ی باستان، میرجلال‌الدین کزازی، انتشارات سمت، ج ۷ / بیت ۳۵۶۶.

۲. حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، سنایی غزنوی، به کوشش مدرّس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۲۷۸.

می‌گردند، همواره پیوند گیتیگ در کار است.

مگر در رده‌های بسیار فزاین در کارچرخانی و راینوری که کاروسازها، در آنها، اندکی به گونه‌ی دیگر پیوند، می‌توانند گرایید. در پیوند نخستین، همواره، کار با سراسر است و آموزه و اندیشه که در رده‌های فراتر، به دید یا اندیشه‌ی پخته‌ی پرورده‌ی سخته، دگرگونی می‌یابد.

به وارونگی، در پیوند دومین، کار مگر با دل و انگیزه و رانه (= عاطفه) نمی‌تواند بود. در دبستان‌های راز و آیین‌های نهانگرایی، رهرو کار باریک و بسیار دشوار خداجویی و خداجویی را، با پیوند نخستین می‌آغازد؛ لیک هرگز، در این پیوند، نمی‌تواند ماند و بدان؛ بسنده نمی‌تواند کرد؛ دیر یا زود، آن را فرو می‌بایدش نهاد و از آن، درمی‌بایدش گذشت و به پیوند دومین، راه می‌بایدش برد. پیوند نخستین بر یاد استوار است و بر خودآگاهی و پیوند دومین بر نهاد و ناخودآگاهی.

در پیوند نخستین، آنچه در بایست است و ناگزیر، سرآگاهی است و فرزند و فرآمد آنکه دانشباوری است؛ این پیوند، سرانجام، به رده‌ی دوم در شناخت و آگاهی می‌تواند رسید و با آن، به فرجام می‌تواند آمد؛ به چشم آگاهی و درپی آن، به چشمباوری؛ لیک پیوند دومین تنها زمانی کارآمد و سودمند و بهره‌ده خواهد بود که به رده‌ی سومین برسد که دلاگاهی است و بهر و باربرین و بی‌مانند آنکه راستباوری است.^۱

نیز ویژگی دیگر که این دو پیوند: پیوند گیتیگ و پیوند مینوی، را از یکدیگر می‌گسلند و بازمی‌شناسانند، وابسته به چگونگی‌دید است و قلمرو آن، در رده‌ی دومین از آگاهی و شناخت: در پیوند نخستین، با چشم سر می‌نگریم و پهنه‌ی نگرش ما، گیتی است: جهان پیکرینه و دیداری؛ در پیوند دومین، آنچه آن را با چشم دل می‌نگریم، پهنه‌ی ناپیدا کران مینوست؛ ما، با چشم دل، نهان و نهاد خویش را می‌نگریم و برمی‌رسیم و می‌کاویم که مینوی کهین است؛ تا مگر، در پی

۱. نک: مازهای راز (جستارهایی در شاهنامه)، میرجلال‌الدین کزازی، جستار شناخت در شاهنامه و آیین‌های درویشی، نشر مرکز

این نگرش و بررسی و کاوش، روزنی بتوانیم گشاد به مینوی مهین، به نهاد و نهاد جهان هستی؛ نیز تا مگر، پس از آن، راهی به آستان آن دوست برین بتوانیم برد که مینوان مینو، اوست: آن نیکوترین نیکو که بیچونی است بشگون و همایون و گوهران گوهر و برتران برترینی است پیراسته از هر اک و آهو (= عیب و نقص).

باری! در هر آنچه گیتیک است و اینجهانی، مانند دانش راینوری و کردار و رفتار راینورانه که به ناچار بر پایه‌ی سرشت و ساختارشان، کارکردگرایانه نیز می‌بایند بود (= می‌باید باشند)، کرد، اگر بیگانه و گسسته از دید باشد، بیهوده خواهد بود؛ حتّاً به پادینه و ناسازگار خود دگرگون خواهد شد و به جای آنکه سازنده باشد و مایه‌ی آبادانی و پیشرفت، زیانبار خواهد بود و مایه‌ی ویرانی و واپسگرایی. کارچرخانان و راینوران آزموده و ورزیده و توانمند، آنانند که توانسته‌اند دانش و آگاهی راینورانه‌شان را آنچنان با کرد و کار درآمیزند و پیوند دهند که رفتار و کردارشان، چونان راینور و کارچرخان و سامانده، کمابیش به کردار و رفتاری سرشتمانی (= غریزی) دیگرگونی بیابد. این کسان که شمارشان به دریغ، بسیار اندک است، آنانند که دانش راینوری را تا مرزهای مه‌آلود و رازناک هنر، فرابرده‌اند.

کتابی که پیشاروی خواننده اندیشمند است و نوشته به خامه‌ی دکتر غلامرضا خاکی که پژوهنده‌های است پیگیر و پرتوان، در پرسمانهای راینورانه، کتابی است که در آن، یکی از بنیادین‌ترین پرسمان‌های کارچرخانی و راینوری که پیوند کرد است با دید، با نگاهی ژرفکاوانه، بررسیده و کاویده آمده است و مانند دیگر کتابهای او، هم راینوران را سودمند می‌تواند می‌افتاد، هم آنان را که به زمینه‌هایی چنین گرایانند و در آن می‌اندیشند.

میرجلال الدین کزازی

خرداد ماه ۱۴۰۱